

معناشناسی واژه فساد و حوزه معنایی آن در قرآن

(تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۸، تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۲۵)

احد نورمحمدی*، ولی نوروزی**

چکیده

از روش‌های نوین تحقیق و پژوهش در قرآن، معناشناسی واژه‌های قرآنی است. در این نوع نگرش معناشناختی و مفهوم‌شناسی، هر واژه به همراه مصادیق و سیاق آیات مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این جستار با استفاده از روش یادشده، پس از تبیین مفهوم و ماهیت فساد در لغت، اصطلاح و نظر مفسران، کاربرد قرآنی آن مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که فساد مفهوم عام منفی دارد و در یک شبکه بسیار گسترده با مفاهیمی همچون عثو، غی، خیال، دخل، ثبور، بوار، فحشاء، قبح و صلاح ارتباط پیدا کرده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، معناشناسی، فساد، قبح، غی، فحشاء، صلاح.

مقدمه

نظریه «حوزه معنایی» در مطالعه ساختار معنایی واژگان هر زبانی و تبیین حدود معنایی عناصر لغوی آن بسیار کارگشاست. این نوع نگاه در قرآن به دلیل جنبه هدایت‌گری و نقشی که در تأمین سعادت و کمال بشر دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و چنان‌که از آیات و روایات به دست می‌آید، از بطون و سطوح معنایی متعددی برخوردار است. با توجه به اهمیت مفهوم فساد در قرآن و شناخت آن و از آنجا که این واژه یکی از پرکاربردترین و کلی‌ترین مفهوم‌های منفی است که در چهل و هفت آیه از قرآن به همراه مشتقاتش بیان شده است، لذا به کشف لایه‌های معنایی آن در این جستار پرداخته شده است و میدان‌های معنایی مرتبط با این واژه مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بتوان به مفهوم دقیق و روشن‌تری از گستردگی و ارتباط آن با واژگان دیگر در فرهنگ قرآن پی برد. مقاله حاضر به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید:

* (نویسنده مسئول) دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآنی؛ دانشکده علوم قرآنی خوی؛ Ahad.nour@chmail.ir

** مربی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛

۱. حوزه‌های معنایی مختلف چه تعریفی از فساد ارائه کرده‌اند؟
 ۲. فساد در فرهنگ قرآنی بر اساس روش نوین معناشناسی یادشده چگونه معنا و تفسیر می‌شود؟

۳. از توجه به بافت و سیاق آیات، فساد با چه مفاهیمی ارتباط پیدا کرده است؟ در رابطه با این واژه مطالبی چند در حیطه فساد اداری و فساد مالی نوشته شده است؛ مانند مقاله «بررسی فساد اداری از دیدگاه قرآن و احادیث» نوشته اکبرنژاد، یعقوبی و غلامی و مقاله «فساد اداری، عوامل و راه‌کارهای مقابله با آن از منظر آیات و روایات» نوشته کلانتری و فرزند وحی. اما چیزی در زمینه مفهوم و معناشناسی نوشته نشده است. لذا امتیاز این پژوهش از دیگر آثار محققان در زمینه معناشناسی و مفهوم‌شناسی است که در این زمینه تاکنون تحقیق و پژوهشی صورت نگرفته است.

بحث و بررسی

۱- فساد در لغت

فساد در لغت نقیض صلاح، تباه شدن، تباه کردن، از بین رفتن، هلاک شدن، تغییر و تحول یافتن معنی شده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷، ۲۳۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳، ۳۳۵؛ زبیدی، بی تا: ۵، ۱۶۴؛ ازهری، بی تا: ۱۲، ۲۵۷؛ موسی، بی تا: ۱، ۱۹۴) معانی دیگری برای فساد ذکر شده است: پشت کردن و قطع ارحام، گرفتن مال از روی ظلم و بدون حق، اضطراب و آشفتگی و رسیدن خلل بر چیزی؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ﴾ (روم/۴۱) که منظور از فساد در این آیه خشکسالی و قحطی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳، ۳۳۵؛ زبیدی، بی تا: ۵، ۱۶۴) در بیان امام علی (علیه السلام) به کمیل آمده است: «هیچ حرکتی نیست مگر آنکه در آن به معرفت و شناسایی صلاح و فساد و خیر و شرش نیازمندی». (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲: ۱، ۲۶۱) پس می‌توان گفت فساد مقابل درستکاری، نقص و تخریب، نابود کردن و از بین رفتن و ایجاد دگرگونی در چیزی است.

۲- فساد در اصطلاح

فساد در معنای خارج شدن چیزی از حد اعتدال، چه اندک و چه زیاد و در نفس و بدن و اشیائی که از استقامت و ثبات خارج شده به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۶۳۶) فساد برای حیوان سریع‌تر از گیاه و در گیاه سریع‌تر از جمادات است؛ به خاطر

آنکه رطوبت در حیوان بیشتر از گیاه و این یکی از عوارض طبیعی است که حرارت، که از راه جریان مجاری تنفسی و طبیعی باعث بروز عفونت در حیوان می‌شود و عفونت حیوان بیشتر و سریع‌تر از گیاه است. پس فساد در آن سرعت می‌گیرد و این حکمت است که فقها برای مرگش و آنچه که بر او سرعت می‌گیرد (فساد) پس آن را به بیع حیوان نام‌گذاری کرده‌اند. (فیومی، بی‌تا: ۲، ۴۷۲) فساد از طریق اختلال در نظم شیء و اعتدال آن به دست می‌آید. در آیات ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء/۲۲) و ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ (مؤمنون/۷۱) فساد یعنی ایجاد اختلال در نظم جهان و خارج شدن آن از حد اعتدال. و در آیات ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ (بقره/۱۱) و ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره/۳۰) فساد یعنی ایجاد اختلال در کارها و اختلال در امور. پس همانا اختلال در مقابل نظم تکوینی است: همانند قتل و تجاوز و ظلم و شرک و جنگ در برابر اهل حق و ضایع کردن حق. و اما اختلال در نظم تشریعی: همانند فساد و اختلال در احکام الهی و قوانین دینی و مقررات اسلامی. (مصطفوی، ۱۳۶۲: ۹، ۸۴ و ۸۵) با توجه به معانی بیان شده یک معنای کلی از این واژه قابل برداشت است که فساد، هر کار تخریبی و نابودگرانه است؛ فرد فاسد بر خلاف عرف رایج و قوانین شرع در جهت نقص و تخریب امور بر می‌آید که هر گونه افراط و تفریط در مسائل فردی و اجتماعی را شامل می‌شود و تغییر در مقداری است که حکمت آن را پذیرفته است.

۳- کاربرد و مصادیق فساد در قرآن از دیدگاه مفسران

واژه فساد و مشتقات آن چهل و هفت بار در قرآن کریم استعمال شده است. برای تعیین بافت معنایی و گستره مفهوم فساد آیاتی از قرآن مورد بررسی قرار داده می‌شود تا به معانی و مصادیق آن پی برده شود.

۳-۱- شکستن پیمان‌های الهی و قطع رابطه

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (رعد/۲۵) در حقیقت تمام مفاسد عقیدتی و عملی آنها در سه جمله زیر، خلاصه شده است:

۱- شکستن پیمان‌های الهی که شامل پیمان‌های فطری، پیمان‌های عقلی و پیمان‌های تشریعی می‌شوند.

۲- قطع رابطه‌ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق و رابطه با خویشان.

۳- آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است، فساد در روی زمین است. کسی که پیمان‌های خدا را می‌شکند و پیوندها را از بین می‌برد، کاری جز فساد انجام نخواهد داد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۰، ۱۹۹) ابن عباس می‌گوید: «آنان که عهد خدا را می‌شکنند و آنچه را که خداوند به پیوند آن امر فرموده است، می‌گسلند؛ یعنی به وسیله دعوت مردم به سوی غیر خدا، در روی زمین فساد می‌کنند. حسن گوید: یعنی با جنگ با پیامبر، در روی زمین فساد می‌کنند. برخی گویند: یعنی با معصیت و ستم به بندگان خدا و ویران کردن آبادی‌ها در روی زمین فساد می‌کنند.» که از این میان معنای اخیر کلی‌تر و بهتر است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۳، ۵۸)

۳-۲- عوامل ظهور فساد در زمین

﴿ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ (روم/۴۱) مخالفت مردم با اوامر خداوند و انحراف آنها از طریق حق خداوند. مراد از فساد در زمین مصائب و بلاهای عمومی است که یکی از منطقه‌ها را گرفته و مردم را نابود می‌کند؛ مانند زلزله، نیامدن باران، قحطی، مرض‌های مسری، جنگ‌ها، غارت‌ها و سلب امنیت. هر بلایی که نظام آراسته و صالح جاری در عالم را بر هم می‌زند، چه اینکه مستند به اختیار بعضی از مردم باشد، یا نباشد؛ چون همه آن‌ها فساد است که در دریا و خشکی عالم پدید می‌آید و خوشی و طیب انسان‌ها را از بین می‌برد. این فساد ظاهر در زمین، بر اثر اعمال مردم است؛ یعنی به خاطر شرکی است که می‌ورزند و گناہانی است که می‌کنند. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۶، ۲۹۲ و ۲۹۳) فساد به خاطر مخالفت مردم با اوامر خداوند و انحراف آنها از آنچه که خدا نهی کرده بود. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۱، ۳۱)

در آیه بعدی آیه ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ (بقره/۱۱) فساد خروج شیء از آن چیزی است که به وجود آمده است که به آن سود رساند و ضد آن صلاح است. اما فساد در زمین سودرسانی در کاری زائد است و دارای سه قول است: اولی اظهار معصیت خدای تعالی است؛ دومی مدارا کردن و سازش منافقان است با کافران و یکی شدن با آنها و سوم دعوت کردن مخفی مردم به سوی تکذیب رسول‌الله و تلاش برای مخالفت با اسلام و به وجود آوردن شبهه در آن. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲، ۳۰۶ و ۳۰۷) جالب است که «ایجاد فساد در زمین» در یک مورد از نقطه نظر کافران بر موخدان و یکتاپرستان اطلاق شده است: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ

فَرَعُونَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ﴿١٢٧﴾ (أعراف/١٢٧) در اینجا گسترش نهضت یکتاپرستی که صدمات جبران‌ناپذیری بر آداب و عادات مشرکان و بت‌پرستان وارد می‌سازد، «فساد در زمین» خوانده شده است. (ایزوتسو، ۱۳۸۷: ۴۳۵)

۳-۳- تعدد خدایان و پیروی از خواسته‌های نفسانی کافران موجب فساد در

آسمان‌ها و زمین

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ (مؤمنون/۷۱) حق چیزی است که به نیکی‌ها دعوت می‌کند و هوی چیزی است که به بدی‌ها دعوت می‌کند. پس مقصود این است که اگر حق تابع هوای نفس ایشان می‌شد و دعوت می‌کرد به زشتی‌ها، تدبیر آسمان‌ها و زمین فاسد می‌شد؛ زیرا تدبیر آسمان‌ها و زمین به حق و به حکمت است، نه به هوی. علت فساد آسمان‌ها و زمین این است که وقتی حق تابع هوی شود، دلیل‌ها باطل می‌شوند و اعتمادها از بین می‌رود و هیچ وعده و تهدیدی از خداوند قابل قبول نیست و حتی ممکن است عدل خدا تبدیل به ظلم شود. لکن به خاطر این که چنین اتفاقی رخ ندهد، برای آنها چیزی فرستاده‌ایم که وسیله شرف و فخر آنهاست؛ زیرا پیامبر از آنهاست و قرآن به زبان آنها نازل شده است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۷، ۶۵) آیه دیگری که می‌توان در این قسمت بدان پرداخت، آیه ۲۲ سوره انبیاء است: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء/۲۲) اگر فرض شود که برای عالم آلهه متعددی باشد، پای اختلاف در تدبیر به میان می‌آید و تدبیر هر یک تدبیر دیگری را فاسد می‌کند و آسمان و زمین رو به تباهی می‌گذارد و چون می‌بینیم نظام جاری در عالم نظامی است واحد، که همه اجزای آن یکدیگر را در رسیدن به هدف خود یاری می‌دهند و با رسیدن اجزای دیگر به هدف‌های خود سازگارند، می‌بینیم که برای عالم غیر الله، آلهه دیگری نیست و تفاسد دو علت که در تحت تدبیر دو مدبر باشند، اتفاق می‌افتد. غیر تفاسد دو علتی است که در تحت یک تدبیر باشند که مدبر واحد علتی را با علتی دیگر از کار بیندازد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴، ۳۷۵)

۴- اصناف و مصادیق مفسدان

برای مفسدان مصادیق زیادی از جمله یهود، قوم صالح، قوم هود، قوم شعیب، فرعون و ... در قرآن بیان شده است که در اینجا به سه مورد آن اشاره می‌شود.

۴-۱- یهود

﴿... وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (مائده/۶۴) تلاش قوم یهود برای فساد در زمین و آن اینکه خدعه‌ها و نیرنگ‌های مخفی و ضعیفی از مکر و کید انجام می‌دادند و گفته شده که همانا آنها مخالفت کردند با احکام تورات و به خاطر همین بخت النصر بر آنها سلطه پیدا کرد، سپس فساد کردند و پطرس رومی بر آنها سلطه کرد. سپس فساد کردند پس مجوس بر آنها سلطنت کرد و باز هم فساد کردند و مسلمانان بر آنها سلطه پیدا کردند. (فخر رازی، ۱۳۲۰: ۱۲، ۳۹۸) سعی و کوشش یهود همه برای آن است که زمین را علیه دین پر از فساد کنند و خداوند مفسدین را دوست ندارد و چون آنان را دوست ندارد، زمین خود و بندگان را به دست آنان نمی‌سپارد و نمی‌گذارد آنان به آرزوی پلید خود نائل شوند و سعی و کوشش آنان بیهوده خواهد ماند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶، ۵۱)

۴-۲. قوم شعیب

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ... وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود/۸۵) فساد از طریق کم‌فروشی. آیه این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد که بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نیز نشان می‌دهد که به هم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۹، ۲۰۲)

۴-۳. اسراف‌کنندگان

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلِحُونَ﴾ (شعراء/۱۵۱ و ۱۵۲) می‌دانیم اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریح است. این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می‌شود و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵، ۳۰۷) می‌فرماید: از خدا بپرهیزید و امر مسرفان را اطاعت نکنید، برای اینکه ایشان مفسد در زمین‌اند و اصلاح‌گر نیستند و معلوم است که با افساد، هیچ ایمنی از عذاب الهی نیست و از سوی دیگر او عزیز و انتقام‌گیرنده است و شاید در اینکه بعد از جمله ﴿الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ مجدداً فرمود: ﴿وَلَا يَصْلِحُونَ﴾ اشاره باشد به اینکه از انسان‌ها به خاطر اینکه بشر و دارای فطرت انسانیت‌اند، انتظار می‌رود که زمین را اصلاح کنند و لیکن بر خلاف توقع، از فطرت خود منحرف گشته، به جای اصلاح افساد کردند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵، ۴۳۰) از

بررسی آیات دیده شد که چگونه اصناف و مصادیق فساد تبیین شده است و قرآن در چه زمینه‌ها و مصداق‌هایی واژه فساد را به کار برده است. اگر نگاهی کلی به آیات قرآن انداخته شود، مصداق‌هایی مانند مخالفت با اوامر خداوند، شرک، قتل و خونریزی، فرعون، قارون، یهود، ساحران، قاطع رحم، قوم هود، قوم لوط، قوم صالح، قوم شعیب، اسراف‌کنندگان، منافقان، کسی که بر امام عادل خروج کند، هر چیزی که نظم کلی جهان را بر هم می‌زند، نفس‌پرستی و پیروی از هوای نفس و کم‌فروشی از عوامل وجود فساد در افراد جامعه دانسته شده است.

۵- شبکه و حوزه معنایی فساد در قرآن

هدف از شبکه و حوزه معنایی هر واژه‌ای پی بردن به چگونگی ارتباط واژه با واژه‌ها و کلمات دیگر است تا بتوان به ساختار معنایی و حوزه کاربرد آن پی برد. در واقع با شناخت و فهمیدن شبکه معنایی است که مشخص می‌شود یک واژه در چه زمینه‌ها و مصادیقی به کار رفته و هدف از قرار گرفتن آن در این بافت چه بوده است. از توجه به واژه فساد به نظر چنین بر می‌آید که این واژه یکی از پرکاربردترین و مهم‌ترین حوزه‌های معنایی در قرآن را دارا می‌باشد؛ زیرا که این واژه در این حوزه با مفاهیمی مثل عثو، غی، ثبور، بوار، دخل، خبال، فحشاء و قبح در ارتباط است.

۵-۱- عثو

از دیدگاه لغویون «عَثُو» به فتح «ثاء» از «عَثَى، يَعْثَى، عَثُوا» یعنی شدت در فساد (ازهری، بی تا: ۳، ۹۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۵، ۲۸؛ زبیدی، بی تا: ۱۹، ۶۵۶) است. عِث (بیشتر در فساد) که با حس درک می‌شود به کار می‌رود ولی عَثَى در چیزی است که از نظر حکم و دستور، فسادش درک و فهمیده می‌شود. (راغب‌اصفهانى، ۱۴۱۲: ۱، ۵۴۶) ﴿... كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره/۶۰) «از روزی خداوند بخورید و بیاشامید و در روی این زمین تبه‌کارانه حرکت نکنید.» «لا تعثوا» از ماده «عثی»، بر وزن مسی، به معنای فساد شدید است. منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می‌رود، در حالی که ماده «عِث» که از نظر معنی شبیه آن است، بیشتر به مفاسد حسی اطلاق می‌گردد. بنابراین جمله «لا تعثوا» همان معنی مفسدین را می‌رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸، ۲۷۳) در الفروق اللغویه آمده است: «عثو به معنای کثرت فساد است.» (عسکری، ۱۳۹۰: ۱۹۷) پس عثو به معنای شدت و کثرت در فساد است و در واقع نوعی از فساد

است که در این حوزه قرار می‌گیرد؛ توضیح اینکه فساد اگر در ابتدا کوچک و ناچیز باشد، ولی در اثر زمینه‌هایی گسترش یابد و بزرگ‌تر شود، تعبیر «عثو» بر آن اطلاق می‌گردد که به تعبیر دیگر، مفسدین اشاره به آغاز برنامه‌های فسادانگیز است و تعثوا اشاره به ادامه گسترش آن. در واقع عثو دارای شدت بیشتری نسبت به فساد است و شمول و گستره این واژه نسبت به فساد بیشتر و وسیع‌تر است.

۱-۵- غی

﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ (طه/۱۲۱) یعنی زندگی‌اش دچار فساد شد. (ازهری، بی‌تا: ۸، ۱۸۶) اعتقاد فاسد دو گونه است: گاه انسان هیچ‌گونه اعتقاد، چه خوب و چه فاسد، ندارد. گاه نیز از چیز فاسدی نوعی عقیده در انسان به وجود می‌آید. این تعریف دوم را «غی» می‌گویند. در آیه ﴿فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم/۵۹)، عذاب را در این آیه از این جهت «غی» نامیده‌اند که غی سبب عذاب است و معنایش این است که به زودی نتیجه و اثر غی و عقیده فاسد خود را درمی‌یابند و به آن می‌رسند. نیز گفته‌اند غوی در معنی «فسد عیثه» است؛ یعنی زندگی او به تباهی و فساد انجامید. (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲، ۷۳۱) در آیه ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ (طه/۱۲۱) غوی از ماده «غی» گرفته شده که به معنای کاری جاهلانه است که از اعتقاد نادرستی سرچشمه می‌گیرد و چون در اینجا آدم به خاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود، ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد، از آن تعبیر به «غوی» شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳، ۳۲۲) در واقع غی به این دلیل در حیطة واژه فساد قرار می‌گیرد که در اثر اعتقاد نادرست و غلط فرد وی را به گمراهی و ضلالت می‌کشد و در نتیجه مستوجب عقوبت و عذاب الهی می‌گردد؛ همان‌طور که در آیه ﴿إِنَّ كَانَ اللَّهُ يَرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾ (هود/۳۴) معنایش این است که بر جهالت و نادانی‌تان شما را عقوبت می‌کند و یا اینکه به نادانی و گمراهی‌تان بر شما حکم می‌نماید. در الفروق اللغویه در فرق بین فساد و غی آمده است: «هر غیّی، قبیح است، اما ممکن است فساد قبیح نباشد. به عنوان مثال فاسد شدن سیب به دلیل تغییر حالت از وضعیت طبیعی‌اش فساد خوانده می‌شود، ولی قبیح به شمار نمی‌رود. از این رو اگر گفته شود کسی فاسد است، منظور آن است که وی فاجر می‌باشد و هنگامی که گفته شود: إنه غاوٍ (از ریشه غی) منظور فساد در مذهب و اعتقاد فرد می‌باشد.» (عسکری، ۱۳۹۰: ۱۹۸) پس غی همیشه و در همه حال قبیح و زشت و به شکل منفی است، در حالی که ممکن است فساد قبیح نباشد و از آن جهت

به آن فساد گفته می‌شود که در اثر فکر و اعتقادی که غلط است، نوعی عقیده در انسان به وجود می‌آید که سبب رفتار و عملی شود که خلاف شرع است و خارج از حیطة دستورات الهی، در نتیجه عذاب و عقوبت الهی را در پی خواهد داشت و این عذاب و عقوبت در نتیجه فکر و اعتقاد فاسد به وقوع پیوسته است، ولی اگر از جنبه تفاوت و فرق بین دو واژه بررسی شود، نشان از این است که غی همیشه مذموم و در درجه‌ای بالاتر از فساد قرار دارد.

۳-۵- خیال

خَبَلٌ به جنون یا شبهه در قلب گفته می‌شود و رَجُلٌ مَخْبُولٌ یعنی مرد دیوانه و همچنین خَبَلٌ یعنی فساد در اعضا به گونه‌ای که فرد نداند که چگونه راه می‌رود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴، ۲۷۲) خَبَالٌ فسادى است که به انسان و موجود زنده می‌رسد و هیجان و عوارضی مانند دیوانگی و بیماری مؤثر در عقل و فکر در او به جا می‌گذارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۲۷۴) در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا...﴾ (آل عمران/ ۱۱۸) خَبَالٌ به معنای شر و فساد است و به همین جهت است که جنون را خَبَلٌ هم می‌گویند؛ چون در جنون، فساد عقل است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳، ۵۹۹) در آیه ﴿لَوْ خَرَجُوا فِئِكُمْ مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا و...﴾ (توبه/ ۴۷) خَبَالٌ به معنی اضطراب و تردید است و خَبَالٌ بر اجل به معنی جنون و خَبَلٌ بر وزن طبل به معنی فاسد شدن اعضا است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷، ۴۳۴)

همراز بودن کافر و رفیق بودن منافق در جنگ، سبب اعوجاج فکر است؛ زیرا آنها همیشه با وسوسه‌ها و سخنان باطل، افکار را پریشان می‌کنند. پس خَبَالٌ هر تباهی نیست، بلکه تباهی و فساد فکری است. از آن جاست که راغب گفته آن فسادى است که بر حیوان عارض می‌شود و موجب اضطراب می‌گردد؛ مثل جنون یا مرضی که در فکر و عقل مؤثر است. در اقرب گفته خَبَالٌ به معنی فساد است که در افعال و ابدان و عقول باشد. (قرشى، ۱۳۷۱: ۲، ۲۲۳) از توجه به مطالب گفته شده در می‌یابیم که خَبَالٌ نیز نوعی فساد است، ولی این فساد بیشتر در اعضا و جوارح است؛ یعنی شخص مخبل دارای ایراد و نقیصه‌ای است که در اثر کمبود یا فقدان چیزی در او ایجاد شده است. ولی با این حال خَبَالٌ گر چه به معنی فساد است، ولی از مطالب گفته شده این نتیجه نیز به دست می‌آید که شمول و گستره واژه فساد نسبت به خَبَالٌ بیشتر است؛ چون خَبَالٌ در حیطة افکار و عقاید بحث می‌کند؛ یعنی فرد مخبل، مخبل الرأى و فاسدالرأى است،

ولی فساد علاوه بر افکار و عقاید در حیطة اعمال و رفتار هم بر افراد قابل اطلاق است.

۴-۵- دخل

دَخَلَ: عیب در حسب و دغل کاری است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴، ۲۳۰) در آیه ﴿... تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ...﴾ (نحل/۹۲) دخل یعنی: مکر و خدعه (جوهری، ۱۴۲۹: ۴، ۱۶۹۶) راغب در المفردات می‌نویسد: «دَخَلَ کنایه از فساد و دشمنی درونی و پنهانی است؛ مثل دغل یعنی فریبکاری. مدخول کنایه از کودنی و بلاهت در عقل و فساد در اصل و نسب است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۶۶۲) آنچه از تباهی عقل یا فساد بدن که در انسان پدید آید، عیب در حسب، خدعه و فریب را دخل گویند. (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۸۷) فخر رازی ذیل آیه ۹۲ نحل می‌نویسد: «واحدی گفته: دخل فریبکاری در مصلحت و خیانت است. زجاج گفته: هر چیزی که دخل باشد، عیب است و به آن مدخول گفته می‌شود و بقیه گفته‌اند: دخل آن است که در چیزی با فساد داخل شوی.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۰، ۲۶۵) از این گفتار مشخص می‌شود که دخل نیز نوعی فساد است. فسادى که در اثر داشتن عیب و فریبکاری در ذهن و اعتقاد فرد به شخص مورد نظر وارد می‌شود؛ یعنی دخل در واقع گفتن یا انجام دادن فعلی است که بر خلاف خیر و صلاح دیگری است و نتیجه‌اش فسادى است که فرد مورد نظر را در برمی‌گیرد.

۵-۵- ثبور

ثبور: هلاکت و فساد یا مرگ و تباهی است. در آیه ﴿... وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَفْرَعُونَ مَثُورًا﴾ (اسراء/۱۰۲) ابن عباس می‌گوید: مَثُور یعنی ناقص‌العقل و کم‌خرد؛ زیرا نقصان عقل بزرگ‌ترین هلاکت و تباهی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۳۵۳) ﴿وَ إِذَا الْقَوْمُ مِنْهَا مَكَانًا ضَيْقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾ (فرقان/۱۳) «ثبور» در اصل به معنی «هلاک و فساد» است و به هنگامی که انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می‌گیرد. گاهی فریاد «وا ثبورا» که مفهومش «ای مرگ بر من» است، سر می‌دهد و در آیه بعدی ﴿لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا﴾ (فرقان/۱۴) امروز یکبار «وا ثبورا» نگوئید، بلکه بسیار ناله «وا ثبورا» سر دهید و در هر حال این ناله شما به جایی نخواهید رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازات‌های دردناک را بچشید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵، ۳۷) ضمن آنکه در المیزان به معنای هلاک (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳، ۳۰۳)، در جامع البیان مغلوب هالک، مخبول و بدون عقل (طبری، ۱۴۱۲: ۱۵، ۱۱۷) آمده است. پس همان‌طور که در تعریف

از فساد یکی از معناهای آن تباهی و هلاک شدن بود، ثبوت نیز به معنای هلاک شدن افاده معنای فساد را می‌کند و این دلیلی است بر یکی بودن حوزه معنایی این دو واژه. اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که ثبوت بیشتر در فعل به کار می‌رود و در واقع از امور مادی است؛ چون در همه آیات راجع به ثبوت همگی دال بر هلاک شدن است و هلاک وقتی معنا پیدا می‌کند که یک چیزی از بین برود و اثری از آن باقی نماند. پس می‌توان گفت که ثبوت در حالات فیزیکی بحث می‌کند، نه در حیطه افکار و عقاید.

۶-۵- بوار

بُورُ: مرد فاسد و هالکی است که هیچ خیری در آن نیست. (زبیدی، بی‌تا: ۶، ۱۱۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۴، ۸۶) بَوَّارٌ: یعنی کساد و ناروایی زیاد و چون زیادی کساد به فساد منجر می‌شود، لذا می‌گویند «کسد حتی فسد»، بوار به هلاکت هم تعبیر شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۳۲۲) در آیه ﴿الَّذِينَ تَرَوُا تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ (ابراهیم/۲۸) «بوار» به معنی هلاکت است. وقتی می‌گویند: «بار الشیء» یعنی هلاک شد آن چیز و «قوم بور» یعنی «قومی هلاک‌شده» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲، ۷۸) ﴿... وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجْرَةً لَّنْ تَبُورَ﴾ (فاطر/۲۹) «تبور» از ماده «بوار» به معنی شدت کسادی است و از آنجا که شدت کسادی باعث فساد می‌شود، «بوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب «تجارت خالی از بوار» تجارتي است که نه کساد دارد و نه فساد! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸، ۲۵۲)

از بررسی آیات و فرهنگ لغات و اصطلاحات این نتیجه به دست می‌آید که بوار نیز نوعی فساد است که منجر به تباهی است. به نظر می‌رسد این واژه نیز همانند ثبوت بیشتر در جایی به کار می‌رود که در آن وجود داشتن چیزی مد نظر باشد که در صورت رکود و بی‌حرکت بودن در آن فساد ایجاد می‌شود و در نتیجه به هلاکت می‌انجامد، ولی وجه تمایز آن دو این است که هر بواری فاسد است، ولی نمی‌شود گفت که هر فاسدی بوار است.

۷-۵- فحشاء

الْفُحْشُ وَفَحْشَاءٌ وَفَاحِشَةٌ: چیزی است که قبیح است؛ چه در قول و سخن باشد و چه در فعل و جمع آن فواحش است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶، ۳۲۵) فُحِشٌ: افعال یا گفتاری است که قباح و زشتی آن‌ها بسی بزرگ و آشکار است. در آیه ﴿... إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ

بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ... ﴿ (نساء/۱۹) منظور از فاحشه در این آیه زنا است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳، ۱۹) در آیه ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۱۶۹) «فحشاء» از ماده «فحش» به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت فاحش به خود گیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می‌گردد. (مکارم شیرازی، ۱: ۱۳۷۴، ۵۷۰) فحشاء قبیحی خارج از حد اعتدال است. (زمخسری، ۱: ۱۴۰۷، ۲۱۳) از بررسی موارد گفته شده پیداست که فحشاء نیز نوعی فساد است که در زشتی بودن و ناروا بودن یکی می‌باشند، ضمن آنکه در التحقیق در تعریف این واژه آمده است: «آن قبیح آشکار است و فساد اختلال در عمل و رأی است.» (مصطفوی، ۱۳۶۲: ۹، ۳۵)

۵-۸- قبیح

قُبْحٌ ضِدُّ حُسْنٍ (جوهری، ۱۴۲۹: ۱، ۳۹۳) است که در صورت و افعال ایجاد می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۵۲۲) اصل قبیح خارج شدن از اعتدال و منظور از خارج شدن از اعتدال می‌تواند هم در مسکن باشد و غذا و لباس و فکر و غیره. (مصطفوی، ۱۳۶۲: ۹، ۱۷۳) قبیح آنچه را از صورت‌ها و اجسام که چشم آدمی آن را زشت می‌شمارد و دیدن آن را نمی‌پذیرد و از آن روی می‌گرداند یا کارها و حالاتی که نفس و جان آدمی آن‌ها را زشت می‌شمارد. در آیه ﴿مِنَ الْمُقْبِحِينَ﴾ (قصص/۴۲) یعنی از کسانی که با حالتی زشت مشخص شده‌اند. اشاره‌ای است به آنچه که خدای تعالی کفار را از جهت پلیدی و نجاست و صفاتی غیر از اینها با آن وصف کرده است و آنچه که در روز قیامت از سیاهی چهره و بر آفرودختگی چشم‌ها و کشاندنشان با غل و زنجیرها و امثال آن توصیف کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳، ۱۱۵) این سیاهی چهره و کبودی در صورت در اکثر تفسیرها یعنی نمونه، المیزان و مجمع البیان نیز آمده است: «فساد به معنای تغییر در مقداری است که حکمت بدان رهنمون می‌گردد؛ چنان که گفته شد فساد نقیض صلاح به معنای پایداری در آن مقداری است (بدون کاستی یا فزونی) که حکمت نیز بدان اشاره می‌نماید و اگر دقیقاً بر همان مقدار مورد نظر حکمت باشد، آن امر اصلاح است. اما قبیح آن است که حکمت او را طرد نماید و البته ارتباطی با مقدار ندارد.» (عسکری، ۱۳۹۰: ۱۹۷)

از بررسی انجام‌شده ملاحظه می‌شود که قبیح نیز نوعی فساد است و این از وجه زشتی

عمل و بد بودن کارهاست، اما فرقی که دارند از نظر باحکمت بودن است که فساد در حیطة امر حکیمانه قرار می‌گیرد، ولی قبح را حکمت طرد می‌کند.

۶- تقابل معنایی

بی‌شک نقطه مقابل فساد همان طور که آیات قرآنی بدان اشاره می‌نماید، صلاح است. لغویان همگی نقطه مقابل و نقیض فساد را صلاح دانسته‌اند. (جوهری، ۱۴۲۹: ۱، ۳۸۳؛ ازهری، بی‌تا: ۴، ۱۴۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۵۱۶) صلاح نقطه مقابل فساد و تباهی است و بیشتر کاربردشان در افعال و کارهاست. در قرآن واژه صلاح گاهی در مقابل فساد و زمانی در مقابل زشتی و بدی آمده است. گاهی اصلاح نمودن خدای تعالی انسان را از نظر شایسته آفریدن اوست و گاهی به از بین بردن فساد و تباهی از او بعد از آفرینش، و زمانی اصلاح از سوی خدا برای انسان به حکم و دستوری است که برای اصلاح او داده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲، ۴۱۲) برای پی بردن بیشتر به این تقابل به بررسی چند آیه از قرآن پرداخته می‌شود:

در جریان حضرت موسی و ساحران، موقعی که عصای حضرت طناب‌ها و مارهای ساحران را بلعید، خداوند اشاره می‌کند که عمل آن‌ها را که از روی فساد بود، باطل می‌کند و اصلاح نخواهد کرد. چون اثر عمل صالح این است که با اجزای عالم و جریان نظام هماهنگ در حرکت باشد. لذا نظام الهی بر این است که در این فعل و انفعال کسانی که در مخالفت با اوامر الهی‌اند، لذا یا باید خود را مطابق با عمل مصلحین کنند یا خداوند با اصلاح آن‌ها، عالم را طبق مسیر مشخص شده هدایت خواهد کرد. پس این حقیقت لازم‌هش عدم وجود و دوام سحر و باطل که مصداق فساد در زمین می‌باشند، خواهد بود. لذا می‌فرماید: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (یونس/۸۱) چون صلاح و فساد دو امر متقابل‌اند، سنت الهی بر این جاری است که آنچه را صلاحیت اصلاح دارد، اصلاح کند و آنچه را صلاحیت فساد دارد، فاسد سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰، ۱۶۱) یعنی تبه‌کاران و مفسدین که در کارشان با خدا ضدیت و مخالفت می‌کنند، در واقع عامل فسادند و چون خدای تعالی در تمام افعالش قصد صلاح دارد، پس به ناچار عمل آن‌ها را اصلاح نمی‌کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲، ۴۱۳) در آیه ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ (ص/۲۸) تنها کسانی که ایمان آورده و به صالحات عمل کردند، مردم باتقوا و انسان‌های کامل هستند، اما مفسدان در زمین یعنی آن‌ها که عقاید فاسد و اعمال

فاسد دارند و نام «فجار» معرف آنان است، افرادی هستند که در واقع در انسانیتشان نقص دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷، ۳۰۰) آیه در خصوص ضرورت وجود معاد صحبت می‌کند که وقتی در بسیاری موارد مفسدان بدکار در رفاه بیشتری قرار دارند، اگر بعد از این جهان، جهان دیگری نباشد که عدالت در آن اجرا شود، وضع این جهان هم مخالف حکمت و هم بر خلاف عدل خواهد بود که در این صورت صالحان نمی‌توانند در آن به حق واقعی خویش دست یابند. لذا این خود دلیلی است بر ضرورت وجود معاد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۹، ۲۶۷)

با توجه به آیات بررسی شده می‌توان به این نتیجه رسید که همان‌طور که فرد فاسد در افعال و کارهایش به گونه‌ای رفتار می‌کند که عامل بر هم زدن نظم و قوانین الهی می‌شود و موجب بروز مشکل و مخالفت خدا می‌شود. فرد مصلح نیز با عمل و اجرا به قوانین الهی در پی محقق شدن امر الهی و رسیدن جامعه به نظم الهی است. در واقع فرد مصلح فرامین الهی را در پی بهبود جامعه به کار می‌گیرد و این همان رسالت قرآن و انبیاء است که نجات انسان‌ها از هر نوع فساد است. پس در یک تعبیر فاسدان و مفسدان در تقابل با صالحان و مصلحان هستند.

نتیجه‌گیری

نظریه حوزه معنایی یکی از شیوه‌های تحقیق و تفحص در بافت پیوندی واژگان قرآنی است که در این مقاله با استفاده از این روش به بررسی واژه فساد پرداخته شد که نتایجی چند حاصل شد:

۱- فساد یکی از فراگیرترین و کلی‌ترین اصطلاحات برای تمامی ضد ارزش‌ها و ردایل اخلاقی است. بدین صورت که بسیاری از مفاهیم منفور دینی زیر عنوان فساد قرار می‌گیرد.

۲- فساد یکی از رذیله‌های خاص انسانی است که در عواملی مثل مخالفت با اوامر خداوند، شرک، قتل و خونریزی، قطع رابطه با خدا و رهبران جامعه، نقض عهد، کم‌فروشی، همکاری با کافران، خروج علیه امام عادل، عامل بر هم خوردن نظام، نفس‌پرستی و پیروی از هوای نفس و ... نمود پیدا کرد.

۳- فساد که هسته اصلی آن نوعی عصیان و مخالفت امر خداست، در شیوه معناشناختی با حفظ معنای لغوی و اصطلاحی، ارتباط عمیقی با مفاهیمی همچون عثو، غی، ثبور، بوار، خبال، فحشاء، دخل و قبح یافت و حتی با بعضی از آن‌ها مترادف گشت، اما با

نگاهی دقیق‌تر تفاوت‌هایی هم با آنها داشت.

۴- فساد واژه‌های گسترده است که هم در صورت و ظاهر اشیاء و افراد قابل بروز است و هم در اعتقاد و افکار آن‌ها.

۵- فساد در این پژوهش نقطه مقابل صلاح دانسته شد و این مخالفت از آیات قرآن به خوبی مشخص شد. با یک نگاه کلی مفسدان و فاسدان در زمره شیاطین و مصلحان و صالحان در صدد اجرای فرامین الهی‌اند.

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۸۲: تحف العقول، احمد جنتی، تهران: مؤسسه امیرکبیر، چاپ اول.
- ۳- ابن‌منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴: لسان العرب، بیروت: دارصادر، چاپ سوم.
- ۴- ازهری، محمد بن احمد، بی‌تا: تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ۵- ایزوتسو، توشیهیکو، ۱۳۷۸: مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه روز.
- ۶- بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۷۵: فرهنگ ابجدی، تهران: اسلامی، چاپ دوم.
- ۷- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۲۹: الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
- ۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲: مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دار القلم، چاپ اول.
- ۹- زبیدی، محمد بن محمد، بی‌تا: تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، چاپ اول.
- ۱۰- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷: الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم.
- ۱۱- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴: المیزان، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- ۱۲- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: گروه مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول.
- ۱۳- طبری، ابوجعفر بن محمد، ۱۴۱۲: جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، چاپ اول.
- ۱۴- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۳۹۰: الفروق اللغویة، ترجمه: مهدی کاظمیان و زهرا رضاخواه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۵- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰: تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.

۱۶- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.

۱۷- فیتومی، احمد بن محمد، بی تا: المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم.

۱۸- قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۱: قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.

۱۹- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۲: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ سوم.

۲۰- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴: تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.

۲۱- موسی، حسین یوسف، بی تا: الافصاح، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی